KAYNAK: T. Yazıcı-A. N. Tokmak-M. Kanar, ***Eski İran Nesrinden Seçmeler***, **s. 9**

**حکایت از مناقب العارفین**

سرور راهبان دیر افلاطون که از اکابر احبار ایشان مردی بود پیر و متبحر و از جمیع ولایت استانبول و فرنج و جانیک و غیره بطلب آن علم پیش او می آمدند و ازو تحصیل احکام می کردند؛ حکایت کرد که روزی حضرت مولانا بدیر افلاطون که در دامن کوهست آمده بود و در آن مغارۀ که از آنجا آب سرد بیرون می آید در آنجا رفته قعر غار روانه شد و من بیرون غار مراقب آن حال شدم که تا چه خواهد کردن؟ تا هفت شبان روزی در میان آب سرد نشسته بود، بعد از آن شور کنان بیرون آمد و روانه شد. حقا که اثر تغیر اصلا در جسم مبارکش نبود و سوگندان خورد که آنچ در صفت ذات مسیح خوانده بودم و در صحف ابراهیم و موسی مطالعه کرده بودم و همچنان عظمت ورزش انبیا را که در تواریخ سلف دیده بودم درو همان بود و زیاده. چنانک در اسرار خود فرمود و نمود:

شعر:

ای محو عشق گشته جانی و چیز دیگر ای آنک آن تو داری آنی و چیز دیگر